

بچه‌ها چشم به راه راه‌اندازی کارگاه

از روزی خوب این بچه‌های پاکدل، بدون استفاده از اعتبار سفر کربلا، عضو شورای شهر، برای تأمین یک مکان به عنوان کارگاه برای بچه‌ها قول داد و این طور شد که هم سفر کربلا سر جایش ماند و هم راه‌اندازی کارگاه نقاشی برایشان در دستور کار قرار گرفت. هر چند که هنوز هیچ کدام این موارد به عرصه عمل نرسیده و دختران هنرمند محله شهید قربانی چشم به راه تمهیداتی هستند تا کلاس و کارگاهشان با خانم مربی‌ای که برایشان رفیق و مادر و استاد بوده است، ادامه پیدا کند. صدای همه بچه‌ها در حیات مسجد پیچیده است؛ وقت کلاس رسیده و بچه‌ها خودشان را به قرار رسانده‌اند. وقتی از پله‌ها بالای می‌آیند، یکی یکی خانم عزیز زاده را در آغوش می‌گیرند و با هم خوش و بیش می‌کنند. لبخند عمیق و صورت‌های درخشان از شادی آن‌ها نشان از خوشحالی و سرزندگی‌شان در کلاس نقاشی دارد و نگاه پرمهرشان به خانم معلم همیشه خندان نشان می‌دهد که چه عشقی بین این استاد و شاگردها برقرار است. می‌روم سراغ نوجوانان تازه نقاش؛ باید ببینم این دوستی و صمیمیت چطور بر دل‌هایشان نشست است.

دختران خوش‌روزی

اولین باری که بچه‌ها در همین مسجد نمایشگاه برگزار کردند و مسئولان برای بازدید آمدند، فرمانده حوزه ۲ بسیج ناحیه میثم، تا بلو یکی از بچه‌ها را خریداری کرد. همان جا بود که حاج آقا صفرزاده، روحانی مسجد، به همه بچه‌ها قول هدیه سفر کربلا داد. مدتی بعد که در مرکز همایش‌های آستان قدس، نمایشگاهی از کارهای خوب بچه‌ها در معرض دید عموم قرار گرفت، مسئولان مختلفی برای بازدید آمدند. خانم معلم برای رشد و پیشرفت شاگردهای هنرمند خود پیشنهادی داشت: «به آقای دبیریان، عضو شورای شهر، گفتم من بعد از چند سال تجربه آموزشی و کار با بچه‌های مختلف، در وجود این بچه‌های ناشنوا عشق و استعداد خاصی به این هنر دیده‌ام. علاوه بر این انس و الفت زیادی هم با هم گرفته ایم و شکر خدا ایجاد یک رابطه خوب به پیشرفت آن‌ها کمک کرده است. حال من و بچه‌های کلاس به حاج آقا صفرزاده پیشنهاد می‌کنیم که اگر امکانش باشد، هزینه آن سفر کربلا که قولش را داده‌اند، صرف تأمین یک مکان به عنوان کارگاه نقاشی بشود تا بچه‌ها با آسایش و شرایط بهتری مشغول کار باشند. سپس از محل درآمد فروش تابلوهای خودشان، هزینه سفر به کربلا تأمین کنند.»

بچه‌ها معلم من بودند

هر چند خانم مربی در ابتدا از این موضوع که بچه‌های کلاس دچار نقص شنوایی هستند اطلاعی نداشت، بعد از گذشت مدت کوتاهی که متوجه این موضوع شد، نه تنها مخالفتی نکرد، بلکه رفتار و گفتار خوب خانم مربی باعث شد بچه‌ها با عشق و علاقه سر کلاس حاضر شوند و آنچه مورد توجه همه قرار گرفت، پیشرفت شگفت‌انگیز و رضایت بخش آن‌ها بود: «این بچه‌ها به نقاشی علاقه داشتند. این رفتارشان می‌فهمیدم اما از نظر مهارتی کاملاً مبتدی بودند؛ یعنی نقاشی را از صفر در اینجا شروع کردند بعد از گذشت شش ماه شاهد پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای در کارشان بودم و سطح کارها به حدی رسید که با برگزاری یک نمایشگاه، نقاشی دختران هنرمند را در معرض دید همگان گذاشتیم.»
فروتنی بسیار زیاد خانم نقاش را از آنجا می‌توان فهمید که نقش خود را در برابر رشد و پیشرفت این بچه‌ها ناچیز می‌بیند و سعی و تلاش و پشتکار خودشان را رمز موفقیت آن‌ها می‌داند: «دیگران می‌گویند که من مربی و آموزگار آن‌ها بودم. شاید من فن و مهارت و تکنیک را یادشان دادم، اما از جهت دیگر، خودم آرامش، مهربانی و پشتکار را از این بچه‌ها یاد گرفتم. صبر و آرامشی که در رفتار و منش این بچه‌ها بود باعث می‌شد وقتی در کنارشان هستم، کاملاً فارغ از مشکلات و دغدغه‌های شخصی خودم باشم. بماند که از زمانی که با این بچه‌ها کار می‌کنم و همراهشان هستم، برکات و نعمت‌های بسیاری به زندگی‌ام جاری شده است.»

خانم عزیز زاده مادر درک می‌کند

فاطمه مجاب زاده

برای اولین بار که به کلاس طراحی رفته بودم، چون تازه عمل کاشت حلزونی شده بودم، شنوایی نداشتم و به همین دلیل اصلاً امید نداشتم که طراحی یاد بگیرم و چند بار هم ناامید شدم اما با کمک خانم عزیز زاده بالاخره توانستم. او با صبر و حوصله و دلسوزی‌های مادرانه به من کمک می‌کرد و با حوصله، چند بار یک مطلب را جوری که من متوجه شوم، توضیح می‌داد. هر موقع از شبانه روز که مشکل طراحی داشتم، به او پیام می‌دادم و جواب من‌رامی داد. خانم عزیز زاده فقط مربی نیست، بلکه یک فرشته است که همیشه مادخترها را با همه مشکلات و احساسات متفاوتی که داریم، درک می‌کند و هیچ وقت ما را قضاوت نمی‌کند و این برای ما خیلی مهم است. خیلی دوستش دارم و امیدوارم که همیشه موفق و شاد و خوشحال باشد.

یک معلم با صد درصد توان و انرژی

نجمه مجاب زاده، مادر فاطمه

در یادگیری هر هنری، دیدن و شنیدن درست خیلی مهم است و بچه‌های ما که مشکل شنوایی دارند، طبیعتاً سختی بیشتری برای آموختن دارند. اما اخلاق و رفتار خانم عزیز زاده به عنوان مربی در کلاس به شکلی بود که این کمبود را جبران می‌کرد. می‌توانم بگویم او با صد درصد توان و انرژی خود و با تمام جان و دل برای آموزش دخترها تلاش می‌کند. این خانم معلم مهربان یک دریچه به دنیایی جدید برای دخترم باز کرد. با یادگیری این هنر، فاطمه اعتماد به نفس پیدا کرد و استرس و اضطرابش بالذاتی که از طراحی می‌برد، رفع شد. شاید نتوان زحمات خانم عزیز زاده را جبران کرد اما دعا می‌کنم که در دنیا و آخرت سعادت مند باشند. دعا می‌کنم مادران و بچه‌ها همیشه پشت سر خانم معلم هست.

مربی صبور و قوی

زهره داروغه

از روزی که با خانم عزیز زاده آشنا شدم، کلی تغییرات در زندگی‌ام اتفاق افتاده است. من از بیجگی دنبال کسی بودم که هم هنر را به من آموزش بدهد و هم مثل یک مادر، من را درک کند. خانم عزیز زاده همان مربی قوی و صبوری بود که سال‌ها منتظرش بودم. او فقط یک استاد نقاشی نیست، بلکه برای ما بچه‌ها مادری می‌کند. هدف او فقط هنرآموزی نیست، بلکه در کنار یاد گرفتن این هنر، بسیاری چیزهای دیگر هم به ما یاد می‌دهد. اینکه ما الان سر بلند و موفق هستیم، از لطف اوست. هر وقت نقاشی را خراب می‌کنیم می‌گوید: «اول راه است؛ ادامه بده و تلاش کن»، و همیشه به ما امید می‌دهد. ما ناامید بودیم از اینکه بتوانیم تا این حد پیشرفت کنیم و روی پای‌های خودمان بایستیم؛ این برای ما یک رؤیای بود ولی با وقت و زحمت خانم عزیز زاده به جایی رسیدیم که آرزوی ما را داشتیم.

